

بهروز رضایی

فوکو و تبارشناسی قدرت

کنندگی دارد. از این روست که فوکو در کتاب تاریخ جنسیت این نکته را بیان می کند که این تصور از دوره ی ویکتوریا به عنوان دوره ای که هرگونه صحبتی درباره ی جنسیت محکوم بوده است، نادرست است و همینطور دیدگاه مدرن که صحبت کردن درباره ی جنسیت را نوعی آزادی می داند نیز، نادرست است. چرا که از دوره ویکتوریا شماری از رشته ها مانند پزشکی و روانکاوی بررسی های خود را به حوزه ی جنسیت کشاندند و این فرایند تحت کنترل در آوردن جنسیت و تکوین طبقه بندی ها و شیوه های درمانی از آن زمان به بعد رو به رشد بوده است. در نتیجه در دوره مدرن برخلاف جهان یونانی و مسیحی که در اولی اخلاقیات و در دومی خدا عمل جنسی را کنترل می کردند، در دوره ی جدید کنترل به درون افراد منتقل شده است. یکی دیگر از مهمترین کتابهایی که فوکو در دوره دوم از حیات فکری خود نگاشته است، کتاب مراقبت و تنبیه؛ تولد زندان می باشد. فوکو با استفاده از تمثیل «پانپتیکون» به ماهیت زندان در دوره ی مدرن اشاره می کند. گرچه فیلسوف اخلاقی چون بنتهام معتقد است که زندان در دوره جدید به سمت انسانی شدن هرچه بیشتر پیش رفته است، دیگر خبری از غل و زنجیر و تاریکی نیست و بهداشت زندانیان ارتقا پیدا کرده است. اما فوکو بر جنبه ی دیگری از زندان مدرن یعنی افزایش نظارت می پردازد. از نظر فوکو در زندان مدرن میتوان همه ی جنبه های خصوصی زندانیان را دید. در حالی که زندانیان از حضور مشاهده کننده بی خبر هستند. از اینجاست که فوکو معتقد است که در جامعه پیشامدرن اعمال قدرت به صورت رویت پذیری، شکل میگرفته است. اما با ظهور جامعه ی انضباطی، قدرت در دوره ی جدید غیر معین شده است و در سرتاسر زندگی روزمره جریان دارد. دنیای اجتماعی، شهر فرنگی از مبارزه برای تصاحب قدرت است و ما با سلسله ی بی پایانی از مبارزات قدرت مواجهیم که نمی توانیم آنها را از میان برداریم زیرا قدرت بخش ضروری و ذاتی هرگونه رابطه ای می باشد، از این روست که فوکو معتقد است که به جای انقلاب باید به مقاومت پرداخت. چرا که قدرت دیگر در دست عده ای خاص، مثل دولت، متمرکز نیست، لذا می توان مانند یان کرایب، برای این نوع ترسیم آشفته از جهان که به وسیله ی فوکو ارائه شده است، تمثیل دنیای دیوانه را به کاربرد و استراتژی زندگی در چنین جهانی را آنارشیسم نام نهاد.

عمده شارحان، حیات فکری میشل فوکو (Michel Foucault) را به دو بخش دیرینه شناسی و تبارشناسی منقسم می کنند. برای فهم دیرینه شناسی فهم مفهوم گفتمان بسیار مهم است. چرا که دیرینه شناس جامعه را مشحون از نظم های گفتمانی می بیند و منظور از گفتمان مجموعه گزاره هایی است که پیرامون یک موضوع مثل جنون انتظام یافته باشد. بر همین اساس، موضوع دیرینه شناسی مطالعه ی ساخت گفتمانهای دانش های گوناگون است. به عبارت بهتر دیرینه شناسی به دنبال این است تا دریابد، بر چه اساسی شناخت و نظریه ممکن شد و دانش در درون چه فضایی از نظم، بنیاد یافت. اما فوکو در دوره دوم حیات فکری خود به تبارشناسی روی می آورد و به نظم های غیر گفتمانی، به خصوص قدرت، نیز توجه می کند. در یادداشت پیش رو، تمرکز عمده بر دوره دوم حیات فکری فوکو، یعنی تبارشناسی، می باشد.

در این دوره فوکو سعی می کند علاوه بر بیان کیفیت نظم درونی رژیم های معرفت، آنها را بر اساس قدرت تبیین کند و چرایی آنها را توضیح دهد. به همین دلیل است که عده ای معتقد به تعارض دیرینه شناسی و تبارشناسی نیستند. بلکه تبارشناسی را تکمیل کننده ی دیرینه شناسی می دانند. عده ای نیز مانند کالینیکوس، پسااخترگرایی فوکو را به معنای برهم زدن ثبات ساختارها تعریف می کنند؛ وی استدلال می کند که اگر از نظر فوکو، تاریخ ساختاری ندارد، پس تصادفات اهمیت می یابند و از طرفی دیگر در نزد فوکو، گفتمانها جهان را بازتاب نمی دهند، بلکه پدید می آورند. در نهایت کالینیکوس نتیجه می گیرد که فوکو به صورت دیرینه شناسی، گفتمانها را گروههایی از نشانه ها تلقی نمی کند که به عناصری دلالت می کنند. بلکه گفتمانها را شکل دهنده ی اشیا به شمار می آورد. لذا از نظر کالینیکوس، فوکو پس از شکست جنبش دانشجویی در مه ۱۹۶۸ و کشف جنایتهای استالینی، رو به سوی استراتژی های سلطه آورده است.

از نظر فوکو از دل نوعی نظم فرا گفتمانی، به نام قدرت، گفتمانها تجسم پیدا می کنند و گفتمانها بر اثر مناسبات قدرتی که در درون آنها وجود دارد، تثبیت می شوند. یعنی بر هر گفتمانی قواعدی حاکم است که معین می کند، چه کسی و در چه بافتی می تواند گزارههایی معین را بیان کند و این قواعد عده ای را حذف و عده ای را حفظ می کند. لذا فوکو، همانند نیچه، دانش را نوعی قدرت بر دیگران یا قدرت تعریف دیگران می داند. در این نگاه، دانش دیگر عنصری رهایی بخش نیست. بلکه خصلت برده